



یکی از طرح‌های گسترده مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه طرح «بزرگان شیعه» به فارسی و «أعلام الشيعة» به عربی است. در این طرح از میان دانشوران بزرگ شیعه، بیش از یکصد تن از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین آنها انتخاب، و سرگذشت، آراء و افکار، آثار علمی، فعالیت‌های اجتماعی و سایر امور مربوط به هر کدام در کتابی مستقل منتشر می‌شود.

این کتاب نود و پنجمین عنوان از سلسله «بزرگان شیعه» است و در آن سرگذشت، آثار، آراء و اندیشه‌ها و خدمات و فعالیت‌های شهید غریب، آیه‌الله سید حسن مدرّس (م ۱۳۵۶ق) بتفصیل بررسی شده است.

این کتاب از دوازده فصل و ده پیوست و یک مقدمه و خاتمه سامان یافته است و بجرات می‌توان گفت: جامع‌ترین و دقیق‌ترین اثر در سرگذشت مدرّس کتاب حاضر است که با مراجعه به عمده منابع و با استفاده از مطالب و اسناد نو یافته سامان یافته است. علاوه بر این، در کتاب‌های مربوط به مدرّس، اغلاط فاحش و اشتباهات فراوان در سرگذشت وی دیده می‌شود که در اثر حاضر اصلاح شده است.

نیاز امروز جامعه ما بیش از هر چیز به هادیان و عالمانی همچون مدرّس است و امیدواریم با این گام کوچک بخشی از حقوق این مرد بزرگ را ادا، و در حق گویی و حق‌جویی و فداکاری در راه خدا به او اقتدا کنیم.

مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه

Qom, Iran
Shia Bio-Bibliographical Institute
1393 Sh / 2014



سرگذشت، افکار و آثار آیه‌الله شهید سید حسن مدرّس^۳ (م ۱۳۵۶ق)



سرگذشت، افکار و آثار آیه‌الله شهید سید حسن مدرّس^۳ (م ۱۳۵۶ق)

محمد صادق مزینانی

مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه

پیوست ۲:

زندگی نامه خودنوشت مدرّس

الف) شرح حال خودنوشت فارسی

(به نقل از روزنامه اطلاعات شماره ۳۴۶ مورخ ۸ آبان ماه ۱۳۰۶ سال دوم)

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت با شرافت مدیر محترم روزنامه اطلاعات (وفقه الله تعالى)، تقاضا فرموده بودید سرگذشت خودم را از لحاظ شریف بگذرانم، اجابتاً به نحو اختصار تصدیع می‌دهم: ولادت من در حدود يك هزار و دویست و هشتاد و هفت هجری که تقریباً فعلاً قریب شصت سال زندگانی را طی نموده‌ام. مولد من در قریه سرابه کچو، از توابع اردستان. پدرم اسماعیل، جدم میرعبدالباقی، از طایفه میرعابدین که فعلاً هم اکثر آنها در آن قریه ساکن می‌باشند و از سادات طباطبا و اصلاً زواره‌ای [هستند].

شغل پدر و جد من منبر و تبلیغ احکام الهی. جدّ اَبی من، میرعبدالباقی، از زهاد محسوب بودند، مهاجرت به قم‌شه - واقع در جنوب اصفهان در خط و طریق فارس - نمودند، مرا هم در سن شش سالگی تقریباً به جهت تربیت هجرت داده به قم‌شه، نزد خود بردند. سن صباوت را خدمت آن بزرگوار به سر برده ۱۴ [کذا، صحیح ۱۱] سال تقریباً از عمرم گذشت که جدم مرحوم شد. حسب الوصیه آن مرحوم تقریباً در سن ۱۶ [کذا، صحیح ۱۱]^۲

۱ و ۲. به قریه زندگی نامه خودنوشت عربی، «۱۱» صحیح است نه «۱۴» و «۱۶». احتمالاً ۱۴ و ۱۶ اشتباه چاپی روزنامه اطلاعات است.

سالگی به جهت تحصیل به اصفهان آمدم. سیزده سال در اصفهان مشغول تحصیل بودم. در سن ۲۱ [کذا، صحیح ۱۹]^۱ سالگی پدرم مرحوم شد. مدت توقف در اصفهان قریب ۱۳ سال شد. قریب سی نفر استاد را در این مدت در علوم عربیه و فقه و اصول و معقول درک کردم که از برجسته آنها در علوم عربیه مرحوم آقا میرزا عبدالعلی هرندی نحوی بوده که تقریباً هشتاد سال عمر داشته، صاحب تصانیف زیاد، ولی از بی اقبالی دنیا مهجور ماندند، و در علم معقول مرحومین جهانگیرخان قشقایی و آخوند ملا محمد کاشانی که هر دو عمر خود را در مدرسه صدر اصفهان به آخر رسانیده، به وضع زهد دنیا را وداع فرمودند. بعد از واقعه دخانیه به عتبات عالیات مشرف شدم. بعد از تشرف حضور حضرت آیة الله حاجی میرزا حسن شیرازی (رحمة الله علیه)، به جهت تحصیل توقف در نجف اشرف را اختیار کردم. علما و ارکان آن زمان را تیمناً و تبرکاً کلاً درک کرده و از اغلب استفاده نمودم، ولی عمده تحصیلات من خدمت مرحومین مغفورین حجتین کاظمین: خراسانی و یزدی بود.

تشرف من در عتبات تقریباً هفت سال شد. بعد مراجعت به اصفهان نمودم. در مدرسه جده کوچک مدرسه ای است به این اسم در اصفهان، مشغول تدریس فقه و اصول شدم، به ترتیبی که فعلاً هم در مدرسه سپهسالار مشغولم و از خداوند توفیق می خواهم که به همین قسم بقیه عمر را مشغول باشم. بعد از مراجعت از عتبات در اصفهان فقط از امورات اجتماعی، مباحثه و تدریس را اختیار کرده بودم تا زمان انقلاب استبداد به مشروطه، مجبوراً اوضاع دیگری پیش آمد که می توان گفت: «اتسع الخرق علی الراقع». بر حسب امر حجج اسلام عتبات عالیات و دعوت دوره دوم مجلس شورای ملی به عنوان طراز اول نظارت مجلس شورا [ای ملی] به تهران آمدم و دوره های مجلس تا حال ادراک کرده ام.

دیدنیها را دیده اید و شنیده ها را شنیده اید. در مدت چند سال انقلاب از جمله وقایعی که بر من روی داده، در سال مهاجرت است با مجاهدین ایرانی در جنگ عمومی

۱. به قرینه زندگی نامه خودنوشت عربی «۱۹» صحیح است نه «۲۱».

که به مسافرت عراق عرب و سوریه و اسلامبول منتهی شد که تفصیل آن را مجالى باید. و نیز دو دفعه مورد حمله شدم: یکی در اصفهان که در مدرسه جده بزرگ در وسط روز چهارتیرتفنگ به من انداختند، ولی موفق نشدند و آنها را تعقیب نکردم و مرتبه دوم سال گذشته بود که جنب مدرسه سپهسالار اول آفتاب که به جهت تدریس به مدرسه می رفتم، در همین ایام تقریباً ده نفر مرا احاطه نمودند و فی الحقیقه تیرباران کردند. از تیرهای زیاد که انداختند، چهار عدد کاری شد؛ سه عدد به دست چپ مقارن پهلوی جنب همدیگر زیر مرفق و بالای مرفق وزیرشانه. حقیقتاً تیراندازان قابلی بودند. در هدف کردن قلب خطا نکردند، ولی مشیة الله سبب را بی اثر نموده. يك عدد هم به مرفق دست راست. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم. فی شهر ربیع الثانی ۱۳۴۶. مدرّس.